

باشد؟ در وقتی که ابرهای تیره استبداد فضای وطن ما را با ظلمت موحش خود پر میکرد و ابواب علم و اطلاع بروی تشنگان زلال معرفت مسدود بود، طالبوف با جدی وافر به نشر افکار جدید و تهذیب اخلاق و تشویق اذهان بفراتر گرفتن مبادی علوم خدمت مینمود.

کاش میتوانستیم ترجمه حال این آزاده مرد خیرخواه را مفضلاً بنویسیم. افسوس که برای این کار مأخذی در دست نداریم! چون تأخیر درج ذکر جمیل طالبوف را منافی حقوق شناسی و رابطه ادبی میدانیم، بتلافی این اختصار مکتوبی را که حاکی از عقیده و مسلک پولیتیکي^(۱) ایشان است با کمال بیطرفی در اینجا مینگاریم که خوانندگان بهار را مایه زیادتی اطلاع گردد:

مکتوب باقای میرزا علی اکبر خان دهخدا

مورخ سانتیاگو روسی، ۱۹۰۸. (*)

فدایت شوم رقیمة گرامی رسید. چون آدرس معلوم نبود قدری معوق ماند. آدرس را از روزنامه ترقی پیدا کرده اینک عرض تشکر را مبادرت نمودم. ارحیای نام شهید وطن میرزا جهانگیر خان مرحوم واجب است. اگر چه او زنده جاوید است، ولی بر همه ایرانیان تمجید و تقدیس آن چند نفر فرض واقعی است و البته قصور نمیکند.

در خصوص نشر «صویر اسرافیل» امیدوارم که بزودی تمام پراکنندگان وطن باز بایران برگردند و در عوض مجادله و قتال در خط اعتدال کار بکنند، یعنی خار بنخورند و بار ببرند و کشتی مشرف غرق وطن را بساحل نجات بکشند، بدیهی است «تا پریشان نشود کار بسامان نرسد».

عجب این است که در ایران سر آزادی عقاید جنگ میکنند ولی هیچکس بعقیده دیگری واقعی نمیکند! سهل است اگر کسی اظهار رأی و عقیده نماید متهم واجب القتل، مستبد اعیان پرست، خودپسند، نمیدانم چه و چه نامیده میشود! و این نام را کسی میدهد که در هفت آسیایک مثقال آرد ندارد، یعنی نه روح دارد نه علم

(*) اوقاتیکه آقای دهخدا در اسلامبول بوده اند بایشان نوشته شده.

نه تجربه . فقط ششلول دارد ، مشت و چماق دارد . باری ، « باران که در لطافت طبعش خلاف نیست - در باغ لاله روید و در شوره زار خس » . چون بنده نیز از سوء اتفاقات در شوره واقع شده‌ام لذا پریشان و شور گفتم !

ملتی که مجلس را برای وضع قانون تشکیل نموده بود ، قبل از وضع اجرا ، و قبل از اجرا مسئولیت را دست آویز کرد ! عدل میخواست : هر روز ، هر دقیقه مباشرت‌های فاحش چشم‌انداز گردید ! در کیسه دینار ، در قشله^(*) سرباز ، در انبار قورخانه معدوم . سفرای خارجه را به سیئات گذشته بنای تیرباران گذاشتند و نفهمیدند که همه اینها جزو هوا است . شد آنچه نمیبایست بشود .

یاد دارید مکتوب مرا که از شما سؤال کرده بودم : طهران کدام جانور است که در يك شب صدویست انجمن زائید ؟

خلاصه ، اوضاع را جنابعالی بهتر از من میدانید . کتب من شاهد است . من ایران را پنجاه سال است میشناسم و هفتادویکمی من تمام شده . کدام دیوانه در دنیا بی بتا عمارت میسازد ؟ کدام دیوانه بی تهیه مصالح بتا رادعوت بکار مینماید ؟ کدام مجنون تغییر رژیم^(۱) ایران را خلق الساعه حساب میکند ؟ کدام بی انصاف نظم مملکتی را که قانون ندارد و ده یکش بیکار و بیعار و وبال کردن فقرا است زودتر از پنجاه سال میتوانست براه بیندازد ؟ کدام پیغمبر میتوانست این عوایق را زودتر از ده سال از میان بردارد و راه ترقی را عراده رو بکند ، که حسین بزاز یا محسن خیاط یا فلان آدم میخواست بکند !

بهر حال قلم میخواهد باز تند برود . اینقدر که بنده از مال آینده و استقرار قانون اساسی و انجمنهای محلیه آسوده بودم . جناب آقای سید عبدالرحیم در شوره از من پرسید که چه باید کرد ؟ گفتم من تا دو ماه هیچ چیز نخواهم کرد . البته در تفلیس آمد و گفت .

در پاریس تشکیل روزنامه بی لزوم است . نه در پاریس ، نه در ایران ، حرف درشت تنها کار را صورت نمیدهد . هر ایرانی که ملت خود را عبارت از آن سه هزار نفر که دیده‌اید بداند و ایرانی را بیدار شده حساب نماید و بریسمان پوسیده آنها هیزم بچیند دیوانه است . ما وجود اکسیر را قائل نیستیم ، خواه پیش علی علیه السلام خواه

(*) سربازخانه .

نزد معاویه . من قدرتی را گمان ندارم که ازیر کتیر قول ایرانی و ایران را بحس آورد .
برای معارف ایران است که باید خود را بشناسد . بعد اندازه حس مردم را که جز فقر
و فاقه و لاغری روح هیچ ندارند و نمیدانند بخوبی بفهمد . بعد احکام خود را مرتب
بکند و نشر نماید . کم کم چرخ را راه بیندازد ، و ایرانرا تا پنجسال در جلد سیاه خود
نشست و شو بدهد تا قابل دباغی گردد . وقت ، وقت ، وقت .

مزه اینجا است از هر ایرانی پرسی : دانه را امروز بکاری فردا سنبل میشود؟ بعقل
گوینده میخندد .

چشم یاری نکرد . اعتقاد من همان است که در رساله « معنی آزادی » نوشته ام .
هر وقت نمره « صور اسرافیل » رسید میخوانم و جواب مینویسم . در اینکه مجلس و
و انجمنها باز خواهند شد هیچ شبهه و تردیدی نیست . در امان خدا باشید .
مخلص قلبی ، عبدالرحیم تبریزی .